

دیوانی بدون غزل شکست:

سکوت شاه در برابر فاجعه چالدران



• نازنین جلیلی

چکیده

مقاله حاضر به بررسی سکوت شاعرانه‌ی شاه اسماعیل اول صفوی (خطائی) در برابر شکست چالدران (۹۲۰ م) می‌پردازد. این پژوهش، با تحلیل ساختار و مضامین دیوان خطائی، نشان می‌دهد که غیاب هرگونه اشاره مستقیم به این فاجعه نظامی در متن اشعار، نه یک غفلت، بلکه یک استراتژی آگاهانه ایدئولوژیک و ادبی است. از یک سو، روایت رسمی صفوی در نثر تاریخی این دوره، شکست را از طریق برجسته‌سازی برتری تکنولوژیک عثمانی و بازنمایی حماسی شجاعت شاه توجیه می‌کرد؛ از سوی دیگر، خطائی در قلمرو شعر، این واقعه را یکسره از حافظه ادبی صفوی حذف کرد. این سکوت سه کارکرد اصلی دارد: حفظ کاریزمای الهی شاه به عنوان «مرشد کامل» قزلباشان، پرهیز از تأیید ضمنی روایت پیروزی عثمانی، و تأکید بر اولویت قلمرو معنوی بر وقایع دنیوی در چارچوب ایدئولوژی صوفی-شیعی. همچنین این پژوهش نشان می‌دهد که مضامین پساجالدران این دیوان، با تأکید بیشتر بر دنیاگریزی و ثبات معنوی، انعکاس غیرمستقیم بحران روانی-سیاسی این شکست است. نتیجه آنکه دیوان خطائی، بیش از یک سند ادبی، یک ابزار جنگ روانی و بقای ایدئولوژیک در منازعات فرهنگی ایران و عثمانی در قرن دهم هجری بوده است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

واژگان کلیدی :

شاه اسماعیل صفوی، خطائی، جنگ چالدران، شعر، مرشد کامل، تاریخ ادبیات، صفویه، ایران.

مقدمه

دوگانگی شاه و شاعر و پارادوکس یک فاجعه

شاه اسماعیل اول صفوی (۱۴۸۷-۱۵۲۴ م)، یکی از استثنای‌ترین چهره‌های تاریخ ایران، در دو قلمرو حیات می‌زیست: او در عرصه سیاست، بنیان‌گذار مقتدر دولت صفوی بود و در ساحت ادب، شاعری توانمند با تخلص «خطائی». او نه تنها پادشاهی مدعی مشروعیت الهی و «مرشد کامل» قزلباشان بود، بلکه در دیوان خود، صدای شور و جذبه عرفانی شیعیان آن عصر را نمایندگی می‌کرد.

در تقاطع این دو قلمرو، واقعه‌ای ویرانگر به نام جنگ چالدران (در ۲۳ آگوست ۱۵۱۴ م) قرار دارد. این نبرد، که در آن، سواران شجاع قزلباش در برابر توپخانه مدرن و بی‌رحم سلطان سلیم اول عثمانی مغلوب شدند، ضربه‌ای هولناک به کارizمای پادشاهی زد که پیروانش او را شکست‌ناپذیر می‌دانستند. انتظار منطقی، ورود این حزن و شکست تعیین‌کننده به آثار ادبی اوست. اما بررسی دیوان «خطائی» یک پارادوکس حیرت‌انگیز را آشکار می‌سازد: متن اصلی اشعار او در مورد این فاجعه سکوت کرده است. این مقاله در پی تحلیل این «سکوت شاعرانه» و درک آن به عنوان یک استراتژی ایدئولوژیک و ادبی در بستر منازعات ایران و عثمانی در قرن دهم هجری است.



۱. چالدران در روایت رسمی صفوی: توجیه حماسی یک شکست

برای درک سکوت شاعر، ابتدا باید ببینیم روایت رسمی دربار صفوی چگونه با این شکست برخورد کرده است. شواهدی که در مقدمه تاریخی دیوان نیز منعکس شده، مؤید وجود یک روایت رسمی و تثبیت شده برای توجیه چالدران هستند.

۱-۱. روایت برتری تکنولوژیک

نثر تحلیلی دیوان و همچنین مورخان متأخر صفوی، چون اسکندر بیگ ترکمان در «تاریخ عالم‌آرای عباسی»، همگی بر یک نکته تأکید دارند: شکست نه از ضعف شاه اسماعیل، بلکه ناشی از برتری عددی و تسلیحاتی عثمانیان بود. نیروهای صفوی «کاملاً از سلاح‌های آتشین و توپ محروم بودند» درحالی‌که قشون عثمانی از «مقدار زیادی سلاح آتشین و توپخانه» برخوردار بودند.

۱-۲. تبدیل شکست به قهرمانی

نکته حیاتی دیگر، تبدیل واقعه به یک حماسه قهرمانانه است. روایت‌های موجود، بر شجاعت فوق‌العاده شاه اسماعیل، از «دیدن صفوف توپچی‌های عثمانی» تا «عوض کردن هفت اسب در حین نبرد» متمرکز هستند، به طوری که شکست مادی، تحت الشعاع پیروزی معنوی او قرار گیرد. اسکندربگ نقل می‌کند که: «شاه اسماعیل بر اسب وفادار خود سوار شد و نعره‌زنان به میدان جنگ رفت. او صفوف توپچی‌های عثمانی را درید و توپچی‌ها را با شمشیر از میان برداشت.» همین مورخ در جای دیگر آورده است: «شاه اسماعیل چنان هنر قهرمانانه‌ای از خود نشان داد که داستان‌های اسفندیار را تحت الشعاع قرار داد.»

این رویکرد، در واقع یک مهندسی روایت است: شاه اسماعیل شکست خورده نیست، بلکه قهرمانی است که در برابر نیروی لایتناهی سلاح‌های مدرن (که از نظر قلباشان نوعی سحر و جادو بود) با شجاعت ایستادگی کرده است. این روایت در نثر رسمی تاریخ صفویه حضور دارد تا خلأ ناشی از شکست را پر کند و به اعتبار پادشاه آسیبی نرسد.



۲. سکوت در شعر: اجتناب مرشد کامل از حزن

دنیوی

با وجود این روایت حماسی در نثر این دوره، چرا «خطائی» این حماسه را به شعر نکشیده است؟ این سکوت ریشه در ایدئولوژی قزلباش و کارکرد اصلی دیوان دارد.

۲-۱. اولویت عرفان و تشیع بر تاریخ

بررسی ساختار دیوان نشان می‌دهد که اشعار خطائی عمدتاً در ژانرهای عرفانی، مذهبی و تبلیغاتی سروده شده‌اند. محور اصلی مضامین عبارتند از: ستایش اهل بیت، عشق الهی (به سبک صوفیانه) و تأکید بر مقام خود شاه به عنوان «مرشد کامل».

در سنت ادبی صوفیه، حزن و اندوه، مختص دوری از «معشوق ازلی» است و نه شکست‌های زودگذر دنیوی. اگر خطائی از شکست در چالدران مرثیه می‌سرود، می‌توانست به عنوان یک شاعر «دنیوی» تنزل یابد که بیش از «عشق الهی» دل مشغول «قدرت زمینی» است. برای مثال، او در یک غزل، معیار عشق الهی را برتر از عبادت زاهدانه می‌داند:

محرابی و اردی زاهدین،

اما که عاشقه معشوقه نین آیائی نوزی قبله گاه اولاه
زاهد (عابد) جایگاهی به نام محراب برای عبادت دارد،
اما برای عاشق، پای معشوق خود، قبله گاه است.

جان و دلمی قوی موشام یولوندا، من ای دلر با،
تا که اویوخدا گورر من سن تکی بیر مه لقا
من جان و دل خود را در راه تو نهاده ام، ای دلربا،
به امید آن که در خواب تو را چون ماهی زیبا ببینم.

حضور غالب این مضامین، «سکوت» در مورد چالدران
را به یک اولویت دهی ادبی-ایدئولوژیک تبدیل
می کند. او ترجیح می دهد قلمش درگیر «فراق
معشوق» باشد، نه «فراق پادشاهی»، تا شکست
نظامی خدشه ای به اصالت معنوی او وارد نکند. در
واقع، او با تمرکز بر مضامین عرفانی و عاشقانه
متعالی، شعر خود را از تنقید به ثبت وقایع تاریخی رها
می کند و سکوت او، شعرش را از آلودگی های سیاسی
و نظامی تصفیه می کند و آن را در قلمرو معنویت و
جاودانگی نگه می دارد.

۲-۲. حفظ کاریزمای الهی

پیروان قزلباش، شاه اسماعیل را نه یک انسان، بلکه
تجسدی از الوهیت یا دست کم نماینده
بی چون و چرای امام زمان می دانستند. شکست در
چالدران، برای این ایدئولوژی یک بحران وجودی
بود.

اگر شاه به عنوان یک شاعر، به این شکست اعتراف
می کرد، مشروعیت الهی او تضعیف می شد. بنابراین،
«سکوت شاعرانه» یک دستور کار ایدئولوژیک است.
«خطائی» با نادیده گرفتن شکست نظامی، عملاً اعلام
می کند که شکست فیزیکی شاه اسماعیل (انسان)
هرگز بر حقانیت معنوی «مرشد کامل» (مقام قدسی)
تأثیری نمی گذارد. شعر او همچنان باید با لحن
اقتدار، دعوت و یقین سروده می شد، نه با صدای
شکست و اندوه.

در این راستا، می توان مهم ترین کارکرد اشعار
«خطائی» را تحکیم مشروعیت الهی و مقام «مرشد
کامل» دانست. این اشعار، وفاداری به شاه را یک
وظیفه معنوی می دانستند که بر هر امر دنیوی

دیگری اولویت دارد و هر گونه حزن از شکست دنیوی
را ممنوع می کردند. برای نمونه، او در مدح مریدان
می سراید:

ای کونول، صد قبله هر کیم شاهله بولداش اولاه،
مرشدیدن دونه نین معنی ده اسمی لاش اولاه
ای دل! هر کس که یار و همراه شاه/مرشد باشد، برای
تو صد قبله است؛ اما آن کس که از مرشدش روی
بگرداند، در عالم معنی نامش «لاش» (جسد بی ارزش)
خواهد بود.

و در تشویق به پایداری:

قول گرک بیلدره نوز دوغرولغین حق یولینا،
اعتقاددان ایرمه به گر بای و گر قلاش اولاه

بنده (مرید) باید صدق خود را در راه حقیقت اثبات
کند؛ چه ثروتمند باشد چه فقیر، نباید از اعتقادش
دست بکشد.

این اشعار نشان می دهند که اطاعت مطلق و ثبات در
ایمان به «مرشد کامل» یک فریضه بنیادین است.
«خطائی» با حفظ این لحن اقتدار و تضمین آینده (که)
در اشعاری چون «ای خطائی، صدقه بو شاه آیآغینه
گلن / عاقبت بیرگون گمانسز خلق ایچینده باش اولاه»
منعکس است)، عملاً از هر گونه اعتراف به ضعف که
کاریزمای او را متزلزل کند، پرهیز کرده است.



۳. سکوت در برابر پروپاگاندای جنگ روانی عثمانی

معنای سکوت خطائی زمانی روشن تر می شود که به
منابع عثمانی نگاه کنیم. تاریخ نگاری عثمانی،
چالدران را به عنوان یک پیروزی قاطع مذهبی و
نظامی جشن می گرفت.

۳-۱. روایت عثمانی و جهاد سنی

وقایع نامه‌های عثمانی، چالدران را نه فقط یک نبرد، بلکه یک «غزوه مقدس» علیه بدعت (تشیع صفوی) می‌دانستند. این منابع به شدت بر کفایت سلطان سلیم و اراده الهی در استفاده از توپخانه تأکید می‌کردند تا پیروزی را مطلق جلوه دهند. در چنین فضایی از تبلیغات گسترده عثمانی، هرگونه اشاره شاعرانه خطائی به چالدران، حتی اگر مرثیه نبود، می‌توانست بهانه‌ای به دست دشمن دهد تا شکست را در حوزه ادبیات و فرهنگ نیز تثبیت کند.

۳-۲. استراتژی «نادیده گرفتن»

سکوت خطائی در شعر یک استراتژی ادبی برای نادیده گرفتن پیروزی دشمن بود. او با عدم درج نام چالدران در مهم‌ترین بستر فرهنگی خود (شعر)، از تأیید یا تأیید ضمنی روایت پیروزی عثمانی اجتناب کرد. او عملاً با این سکوت، این واقعه را از قلمرو ادبیات صفوی حذف کرد و از انتقال آن به حافظه جمعی شیعیان در قالب شکست، جلوگیری نمود.

۴. پیامدهای پساجالدران: انزوا و ثبات طلبی

منابع تاریخی به ما می‌گویند که چالدران یک تغییر عمیق در روان و سیاست شاه اسماعیل ایجاد کرد. اگرچه او همچنان حکومت را اداره می‌کرد و پیمان صلح بست (در ۱۵۱۵ م)، اما بر اساس برخی روایات، از نظر روانی دچار انزوا شد، کمتر به جنگ رفت و بیشتر به امور دربار و شکار مشغول شد. این انزوای سیاسی-روانی به شکلی غیرمستقیم، اما تأثیرگذار، در مضمون‌های پسین دیوان او بازتاب یافته و تأکید بر دنیاگریزی و صبر عارفانه را برجسته می‌کند.

۴-۱. دنیاگریزی و انکار شکست مادی

پس از شکست مادی و از دست دادن بخش‌هایی از قلمرو، شعر «خطائی»، به عنوان یک ابزار ایدئولوژیک، بر فانی بودن جهان و بی‌ارزشی شکست‌های دنیوی تأکید بیشتری می‌کند. این تأکید، عملاً یک مکانیسم دفاعی ایدئولوژیک است که شکست مادی را در برابر پیروزی معنوی، بی‌اهمیت جلوه می‌دهد:

”

خطائی، گُور کی بو دنیا یالان دیر،

عشق یولوندا گُوز یاشین آخیت کی وار

این بیت، دنیا را «دروغ» (یالان) می‌خواند و بر ارزش ابدی عشق (عشق عرفانی/معنوی) در برابر بی‌ثباتی‌های مادی تأکید می‌کند. این دنیاگریزی را می‌توان انعکاس مستقیم واکنش روانی به از دست دادن قدرت زمینی دانست که در عوض، تمرکز را به قدرت معنوی و لایتغیر سوق می‌دهد.

”

شاهلیغا باخما، شاه، سن گُور درویشلیغی،

مقام و مرتبه بیر یاندان، عشق بیر یاندان!

این بیت دوگانگی شاه/شاعر را به چالش می‌کشد. او خود را «شاه» خطاب کرده است و در عین حال خود را به درویشی (فقر عرفانی و کناره‌گیری) دعوت می‌کند. این دعوت به «ترک مقام و مرتبه»، نشانگر انتقال از شور نظامی به ثبات ایدئولوژیک و درون‌گرایی پساجالدران است.

۴-۲. انتقال از شور به ثبات

چالدران، عملاً پایان عصر «جهاد بی‌محابای قزلباشان» و آغاز دوران «حفظ دولت و ثبات مرزها» بود. اگرچه آثار حزن عمیق در شعر نیست، اما می‌توان گفت که شعر «خطائی» نیز از یک شور انقلابی اولیه به سمت تثبیت عقاید و حفظ نظم معنوی سوق پیدا کرد. او در قلمرو عرفان، به جای شرح حوادث، به بازسازی ایمان پیروانش پرداخت:

”

یولوموز حق بولو دیر، بوندان دؤنمه گیل،

بو دنیا بیر گون کنچر، سن قال اؤز یولداشینا

راه ما راه حق است، از آن بزرگد؛ این دنیا روزی می‌گذرد، تو کنار یار (مرشد/خدا) خود بمان.

این بیت، خلاصه‌ای از استراتژی نهایی است: پذیرش بی‌ثباتی جهان مادی (که چالدران نماد آن بود) و تأکید بر ثبات مطلق معنوی. سکوت «خطائی» در مورد شکست، نمادی از این تغییر است: پایان دوران بی‌پروایی و آغاز دوران احتیاط و درون‌گرایی.

نتیجه گیری

سکوت دیوان «خطائی» در برابر فاجعه چالدران، یک غفلت تصادفی نیست، بلکه یک انتخاب آگاهانه و استراتژیک در قبال تاریخ است.

دیوان شاه اسماعیل، بیش از آنکه یک سند تاریخی برای ثبت وقایع باشد، یک سند ایدئولوژیک برای حفظ کاریزما و مشروعیت است. سکوت خطائی، نه نشان دهنده عدم تأثر، بلکه نمادی از این اصل است که شکست فیزیکی در میدان نبرد، نباید به شکست معنوی در قلمرو ایمان منجر شود.

شاه اسماعیل در قامت «شاه»، شکست را با صلح و اصلاحات نظامی پاسخ داد، اما در قامت «خطائی»، با سکوت و حفظ لحن اقتدار و معنویت، از قلمرو شعر خود در برابر ورود صدای شکست، محافظت کرد. این استراتژی، یکی از پیچیده ترین واکنش های ادبی یک پادشاه به بزرگ ترین ضربه حیات سیاسی اش بود و گواهی بر این است که برای صفویه، شعر ابزاری حیاتی برای جنگ روانی و بقای ایدئولوژیک بود.



منابع

- ۱- اسکندربیک منشی (۱۳۵۰). تاریخ عالم آرای عباسی، تصحیح ایرج افشار، تهران: امیر کبیر.
- ۲- شاه اسماعیل اول (خطائی) (۱۳۸۰). دیوان خطائی، تصحیح و مقدمه رسول اسماعیل زاده، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی.
- ۳- روملو، حسن بیگ (۱۳۵۷). احسن التواریخ، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: نشر بابک.
- ۴- قاضی احمد قمی (۱۳۵۹). خلاصه التواریخ، تصحیح احسان اشراقی، تهران: دانشگاه تهران.